



● دکتر محمدحسین بیات

بررسی برخی از دیدگاه‌های آیة...العظمی میرزا حسن بجنوردی در راستای مسائل اصولی و قواعد و مسائل فقهی.

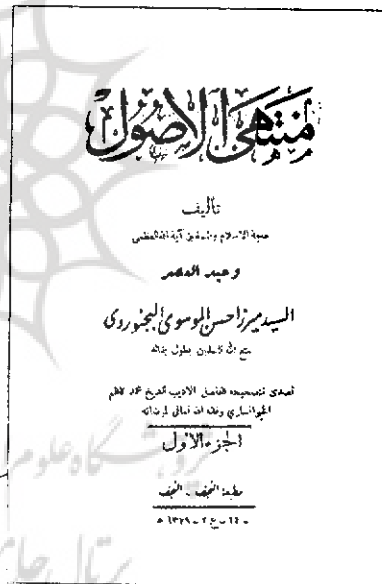
در این جستار که گفتار را بنا بر اختصار است، به چند نکته اشارت خواهد رفت: الف) - تعریف و بیان مسئله اصولی و قاعده و مسئله فقهی و بیان وجوه اشتراک و اختلاف هر یک نسبت به دیگری. ب) - تعریف و بیان مفاهیم «تخصص، ورود، تخصیص و حکومت». ج) - بررسی حکومت یا عدم حکومت برخی از قواعد فقهی بر اصول عملی.

پیش از آغاز سخن متذکر می‌گردم که این بنده سالیان دراز خدمت نجل اکبر آن حضرت یعنی حضرت آیة... حاج آقا سید مهدی بجنوردی دام ظلّه، سطوح عالیّه فقه و اصول را - مکاسب و فرائد الاصول شیخ مرتضی انصاری و کفایة الاصول آخوند خراسانی و خارج اصول و فقه - تلمذ کرده و از طریق ایشان با آثار والد مکرمشان آشنا گردیده است. انصاف را که همه آثار آیة...العظمی میرزا حسن بجنوردی را در زمینه‌های ویژه کم نظیر یافتم و بدان جهت در فراگیری نقطه نظرهای ایشان کوشیدم. امید آن دارد که طلاب علوم دینی بیشتر با این آثار گران بها آشنا شوند تا عاشق فصاحت و سلاست عبارت و علو مرتبت و عظمت مطالب گردند. بحق اعتراف باید کرد که کتاب «القواعد الفقهیة» را در جهان تشیع نظیری نباشد که متأسفانه آن بحث در این مقاله کوتاه نگنجد بلکه خود مقاله‌ای مستقل می‌طلبد لیکن بدون تردید اهل فضل و دانش را این مطلب پوشیده نمانده و نماند. و اما کتاب «منتهی الاصول» وی نیز کم نظیر است و سبکی ویژه دارد. با آنکه مطالبش در اوج آسمان اصول قرار گرفته، عباراتش چنان فصیح و روان به بیان آمده که آدمی در فهم مطالب آن احساس هیچ گونه مشکل نکند و هنگام مطالعه، گویی شفای ابن سینا یا اسفار ملاصدرا می‌خواند. مرحوم محمد رضا مظفر در کتاب «اصول مظفر» از جهت سبک بیان به ایشان اقتدا دارد. لازم بذکر است که این جانب در این مجال و مقال قصد ستایش ندارد و این چند جمله از باب ادای وظیفه بود وگرنه بگفته ملای روم:

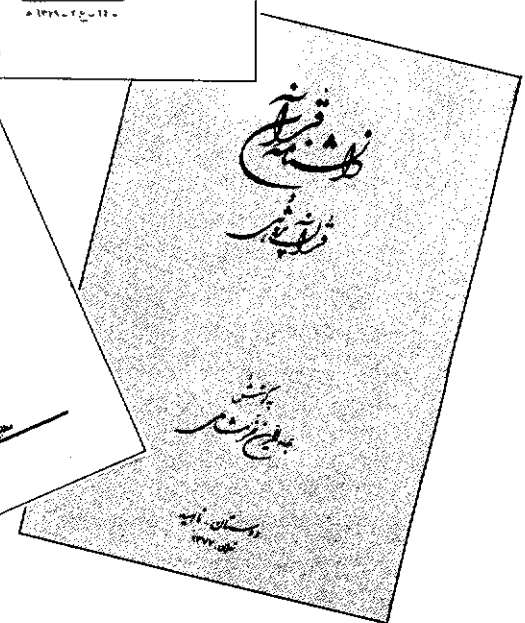
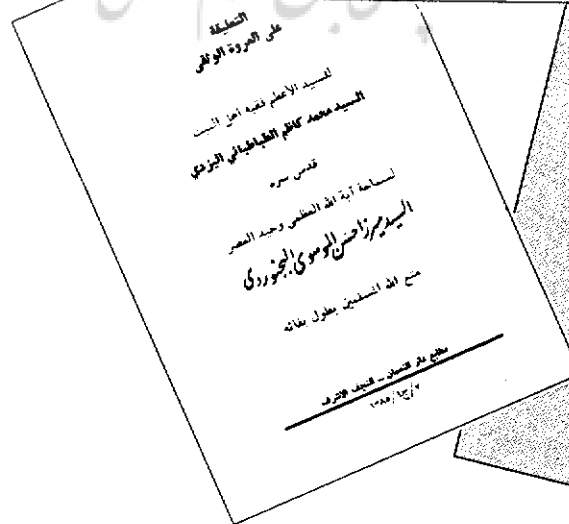
مادح خورشید مدّاح خود است

که دو چشمم روشن و نامر مد است

و بقول استاد سخن سعدی:



پرتال جامع علوم انسانی
موسسه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



مروری بر برخی دیدگاه‌های آیت‌الله العظمی بجنوردی

وصف تراگر کند و نکند اهل فضل

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

اینک به اصل مطلب می‌پردازیم و اجمال را در حد توان به تفصیل می‌کشانیم.

الف) آیه... بجنوردی بعد از نقل قول دگران در بیان مسئله اصولی می‌فرماید:

در تشخیص این که فلان مسئله از مسائل فلان دانش هست یا نیست، سه راه وجود دارد که خلاصه آنها بقرار زیرین است:

۱- نخست آنکه محمول آن مسئله از عوارض ذاتی موضوع دانش مورد نظر باشد - مثل محمول قضیه «کل فاعل مرفوع» که از مسائل علم نحو است، از عوارض ذاتی موضوع آن علم می‌باشد - ۲- دو دیگر آنکه تعریف آن دانش بر آن مسئله منطبق گردد - با توجه باینکه موضوع قضیه‌ای که مسئله یک علم است، از مصادیق موضوع آن علم بشمار است پس تعریف آن علم منطبق بر مسئله آن خواهد شد - ۳- مترتب بودن غایت آن علم بر آن مسئله بانضمام دگر مسئله همان علم. و این در صورتی است که غایت بسیط باشد لیکن اگر غایت امری مرکب از جهات عدیده بود، مترتب بودن جهتی از جهات و حصه‌ای از حصص آن غایت بر آن مسئله لازم باشد. مثلاً، درست خواندن کلمات عربی در جمله از جهت اعراب و بناء - حفظ اللسان عن الخطأ فی المقال من حيث الاعراب والبناء - که غایت علم نحو است، بسیط نیست. پس هر جهتی از جهات آن غایت بر مسئله‌ای از مسائل علم نحو مترتب است. مثلاً، خطا نخواندن مرفوعات بر قضیه «کل فاعل مرفوع و...» مترتب است.

آنگاه بعد از بیان این مقدمه می‌فرماید: تنها ملاک و مرجع در تشخیص مسئله اصولی، مترتب بودن غایت بر آنست. و چون هدف از تدوین علم اصول بدست آوردن مبادی تصدیقی برای مسائل فقهی است، پس در تعریف مسئله اصول باید گفت: کل مسئله کانت مبدأ تصدیقاً لمسئلة فقهية فهی من المسائل الاصولية و الا فلا. سپس فرماید: سخن استاد بزرگوار نائینی نیز بهمین نکته باز می‌گردد آنجا که در تعریف مسئله اصولی فرمود: ان المسئلة الاصولية ما يقع نتيجة البحث عنها كبرى في قياس يستنتج من ذلك القياس الحكم الشرعي الفرعي. یعنی: (مسئله اصولی آنست که نتیجه بحث آن کبری برای قیاسی قرار گیرد که بدان قیاس حکم

شرعی استنباط گردد). و این نکته بدان جهت است که مبدأ تصدیقی برای نتیجه در هر قیاسی، کبری آن قیاس است. آنگاه نظر نهایی خود را در بیان مسئله اصولی چنین بیان میدارد: فالمسائل الاصولية هي التي تقع نتيجة البحث عنها مبدأ تصديقاً للمسائل الفقهية. یعنی: (مسائل اصول آنست که نتیجه بحث از آنها مبدأ تصدیقی جهت استنباط مسائل فقهی قرار می‌گیرد).^۱

ایشان همین بیان را در تعریف مسئله اصولی در کتاب «القواعد الفقهية» در آغاز بحث هر قاعده با تعابیر گونه‌گون آورده است. مثلاً، در آغاز قاعده «من ملک» فرماید: ان المناط في كون المسئلة اصولية وقوع نتيجة البحث عنها كبرى في قياس يستنتج منه حكم كلي الهی.^۲ همچنین در آغاز قاعده «يد» فرمود: ان المناط في كون المسئلة اصولية هو وقوع نتيجة البحث عنها كبرى في قياس الاستنباط. در این جا متذکر باید شد که سخن مشهور در معرفی مسئله اصولی در زبان علمای اصول، ضمن تعریف علم اصول به دو صورت آمده که طبعاً نتیجه واحد دارند: ۱- المسائل الاصولية هي القواعد التي تقع نتائجها في طريق استنباط الحكم الشرعي.^۳ ۲- المسائل الاصولية هي القواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية.^۴ آخوند خراسانی در کفایة الاصول بعد از نقل تعریف مشهور، بر آن اشکال وارد دانسته و گفته: این تعریف ناقص می‌نماید، بهتر آنست که گفته آید: القواعد التي يمكن ان تقع في طريق استنباط الأحكام او التي ينتهي اليها في مقام العمل.^۵ یعنی: (مسائل و قواعد اصول آنست که ممکن باشد در طریق استنباط احکام شرعی قرار گیرد یا در مقام عمل مستند انسان گردد). آیه... بجنوردی در منتهی الاصول فرمود: اشکال محقق خراسانی بر تعریف مشهور وارد نباشد چه وی پنداشته که اصول عملی با آنکه جزء مسائل علم اصول هستند، نتیجه بحث از آنها در طریق استنباط احکام واقعی قرار نمی‌گیرد - لآنها وظائف عملية مجعولة في مقام العمل للشاك الفاحص عن الدليل اليائس عن الظفر به. یعنی: اصول عملی یک سری وظائف عملی هستند که در حال شک بحکم واقعی برای کسانی که دنبال دلیل رفتند و بدان دست نیافتند، در مقام عمل جعل شده‌اند - لیکن جناب ایشان غافل از این بود که استنباط حکم شرعی فرعی اعم از حکم واقعی و ظاهری است. بنابراین چه

جای این اشکال است؟^۶ بدیهی است که نکته سنجی‌هایی از این سخن در سخنان آیه... بجنوردی فراوان بچشم می‌خورد که این گفتار موجز را گنجای بیان آنها نیست.

بعد از بیان تعاریف مشهور در شناخت مسئله اصولی، به تعدادی از تعاریف غیر مشهور اشارت کرده و فرموده: برخی از اصولیون، مسئله اصولی را چنین بیان نموده‌اند: ان المسئلة الاصولية هي التي لاحظاً للمقلد في مقام تطبيقها بل يكون امر تطبيقها بيد المجتهد. او ان المسئلة الاصولية مالم تكن متعلقاً بكيفية العمل بلا واسطة بل يكون تعلقها بكيفية العمل مع الواسطة.^۷ یعنی: (مسئله اصولی آنست که مقلد را در مقام تطبیق آن نصیبی نباشد بلکه امر تطبیق بدست مجتهد است. یا: مسئله اصولی آن باشد که بی واسطه مرتبط با عمل نباشد بلکه با واسطه با عمل مرتبط باشد و بدان تعلق گیرد). اینک بعد از بیان مسئله اصولی، به بیان قاعده و مسئله فقهی از دیدگاه آیه... بجنوردی می‌پردازیم، ایشان در بیان قواعد فقهی می‌فرمایند: این قواعد بر خلاف مسائل اصولی در طریق استنباط احکام شرعی فرعی قرار نگیرند بلکه خود احکام شرعی هستند که بعد از استنباط فقیه از ادله شرعی و صدور فتوی به مضمون آنها، مجتهد و مقلد در مقام تطبیق آن یکسان باشند. چونان قاعده فراغ، تجاوز، اصاله الصحة، قاعده ید و غیر آن. بخشی از عین سخن ایشان در این راستا چنین است: القواعد الفقهية هي التي بعد ان أفتى الفقيه بمضمونها و استنبطها من ادلتها، يكون المجتهد و المقلد في مقام تطبيقها على حد سواء قاعداً في الفراغ والتجاوز و اصاله الصحة و غيرها.^۸ در جای دیگر با عبارتی دیگر چنین فرماید: القواعد الفقهية هي المستعملة في الموضوعات الخارجية او الاحكام الجزئية كالبينة و اصاله الصحة و قاعدتي الفراغ والتجاوز، يستنبطها الفقيه و يفتي بمضمونها فيعمل المقلد على طبقها. یعنی: (قواعد فقهی آن باشد که در موضوعات خارجی بکار رود همچون بینه و اصاله الصحة و قاعده فراغ و تجاوز که فقیه استنباطشان و بمضمونشان فتوی صادر نماید و مقلد طبق آن عمل کند). و اما مسئله فقهی از نقطه نظر ایشان بقرار زیرین است. وی در این باب فرماید: مسئله فقهی نیز چونان قاعده فقهی باشد که در طریق استنباط احکام شرعی فرعی قرار نگیرد بلکه خود احکام شرعی باشد که مجتهد از ادله شرعی

اما فرق میان مسئله فقهی با قاعده فقهی چنین است: برجسته‌ترین تفاوت این دو در آنست که موضوع قاعده فقهی بس وسیع‌تر از مسئله فقهی است. چه ممکن است مسائل فقهی بسیاری تحت یک قاعده فقهی مندرج شود و یک قاعده قابل انطباق بر همه آنها باشد. چونان قاعده فراغ که در ابواب عبادات - اعم از انواع طهارات (غسل، وضو و تیمم)، نماز، روزه و حج و تمام اجزای آنها - جاری است.

بحق اعتراف باید کرد که کتاب «القواعد الفقهية» را در جهان تشیع نظیری نباشد.

استنباطش کند و بدان فتوی دهد. همچون طهارات ثلاث برای انجام نماز یا طواف یا مس قرآن و مسائل مربوط به نماز و اجزاء واجب و مستحب آن همچنین است مسائل روزه در حضر و سفر و صحت و مرض و ...»^(۹)

اینک بعد از تعریف و بیان هر یک از آنها، نوبت مقایسه آنها با یکدیگر است. باید گفت که فرق اساسی مسئله اصولی و قاعده و مسئله فقهی با اندکی دقت در تعریف و بیان آنها آشکار شود. چون نتیجه بحث مسئله اصولی در استنباط احکام شرعی فرعی کبری قرار گیرد بخلاف مسئله و قاعده فقهی. چه این دو خود حکم شرعی هستند و طبعاً در طریق استنباط حکم شرعی قرار نگیرند. آیه... بجنوردی در این راستا چنین فرمود: الفرق بين القاعدة الفقهية و المسئلة الاصولية هو ان المناط في كون المسئلة اصولية وقوع نتيجة البحث عنها كبرى في قياس يستنتج منه حكم فرعي الهی و لكن القاعدة الفقهية لا تقع في قياس الاستنباط بل هي بنفسها حكم كلي فرعي تنطبق على موارد الجزئية الكثيرة.^(۱۰) و اما الفرق بين المسئلة الاصولية و المسئلة الفقهية هو ان المسئلة الاصولية مالم تكن متعلقا بكيفية العمل بلا واسطة بل يكون تعلقها بكيفية العمل مع الواسطة بخلاف المسئلة الفقهية فانها متعلقة بكيفية العمل بلا واسطة. لما ذكرنا من ان امر تطبيق المسئلة الفقهية كما انه بيدالمجتهد كذلك يكون بيدالمقلد ايضاً...»^(۱۱)

اما فرق میان مسئله فقهی با قاعده فقهی چنین است: برجسته‌ترین تفاوت این دو در آنست که موضوع قاعده فقهی بس وسیع‌تر از مسئله فقهی است. چه ممکن است مسائل فقهی بسیاری تحت یک قاعده فقهی مندرج شود و یک قاعده قابل انطباق بر همه آنها باشد. چونان قاعده فراغ که در ابواب عبادات - اعم از انواع طهارات (غسل، وضو و تیمم)، نماز، روزه و حج و تمام اجزای آنها - جاری است. همچنین در ابواب معاملات به جمیع اقسام عقود و ایقاعات قابل انطباق است. و یا قاعده ید که نسبت به مالکیت صاحب ید در انواع اشیاء - همانند لباسها، اثاث و لوازم منزل و ... انواع خوردنیها و نوشیدنیها و ... حتی نسبت به اولاد و زن و خدمتگزاران - جاری بود و بدیهی است که هر یک از آنها مسئله‌ای از مسائل فقهی است که همه‌شان تحت قاعده ید مندرجند. اینک بخشی از عبارات

آیه... بجنوردی در این باب نوشته آید: و اما الفرق بين القاعدة الفقهية و مسئلتها هو ان القاعدة الفقهية موضوعها اوسع من موضوع المسئلة بان تكون المسائل الفقهية مندرجة تحت تلك القاعدة الفقهية و يمكن تطبيق تلك القاعدة على جميع تلك المسائل ...

وی بعد از تطبیق و بیان فرق هر یک از مسائل اصولی و قواعد و مسائل فقهی فرماید: فقد ظهر لك من جميع ما ذكرنا الفرق بين القاعدة الفقهية و بين المسئلة الاصولية و بين القاعدة الفقهية و مسئلتها.^(۱۲)

(ب) - تعریف و بیان «تخصص، ورود، تخصیص و حکومت»:

هر یک از این چهار مفهوم در زبان اصولیان بسیار متداولست، بدین جهت لازم می‌نماید که نخست هر یک را جداگانه بنحو اختصار بیان داریم سپس، حکومت یا ورود برخی از قواعد فقهی بر اصول عملی را متذکر شویم تا مطلب روشن تر ادا گردد.

تخصص: تخصص، عبارتست از خروج امری از موضوع حکم شرعی که بنحو تکوینی و حقیقی و بدون رعایت جعل تشریحی از ناحیه شارع باشد - یعنی، جعل تشریحی در خروج آن نقش ندارد - چونان خروج غیر مجتهد یا غیر عادل از موضوع «قلد المجتهد العادل». در این مثال خود موضوع حکم یعنی «المجتهد العادل» ذاتاً از شمول نسبت به شخص غیر مجتهد یا غیر عادل، قصور دارد نه آنکه مختص خارجی آنها را از تحت حکم بیرون آورده باشد. طبق این بیان جمیع موارد علم وجدانی به حکم شرعی یا به موضوع ذی حکم، نسبت به موضوع امارات و اصول عملی خروج تخصصی دارند چون شک در موضوع اصول عملی و در مورد امارات اخذ گردیده که با وجود علم وجدانی شکی در میان نماند تا موضوع برای اصول و مورد برای امارات تحقق یابد. بخشی از عبارات آیه... بجنوردی در این راستا چنین است: التخصص عبارة عن خروج شيء عن موضوع الحكم الشرعي خروجاً حقيقياً تكوینياً بلا رعاية جعل شرعي من جانب الشارع ...

ورود: ورود، عبارتست از زوال و رفع موضوع دلیلی بواسطه دلیل دیگر شرعی. این رفع موضوع بنحو حقیقی و تکوینی صورت گیرد لیکن با رعایت جعل تشریحی از ناحیه شارع انجام پذیرد. چونان ورود جمیع امارات نسبت به برائت عقلیه، بدیهی است که موضوع حکم



عقل به قبح عقاب، عدم بیان شرعی در کلام است. یعنی عدم البیان در موضوع حکم عقل به قبح عقاب اخذ گردیده. واضح است که مقصود از بیان، اعم از بیان ذاتی - علم وجدانی - یا بیان جعلی - امارات - باشد. پس با وجود امارات حقیقتاً موضوع برائت عقلی که عدم البیان بود، رخت می‌بندد. ولی، بیان بودن امارات با جعل و اعتبار شارع صورت گرفته و بدون مراعات جعل شارع ارزشی ندارند. پس، فرق تخصص و ورود نیز معلوم گردید چه هر دو در خروج حقیقی امری از موضوع یک حکم شرعی مشترکند لیکن وجه اختلافشان در این است که در ورود جعل تشریعی لحاظ شده بخلاف خروج تخصصی که جعل شرعی ملحوظ نیست. اینک بخشی از عبارات آیه... بجنوردی در این باب چنین است: الورد عبارة عن رافعية احد الدليلين لموضوع الآخر رفعا حقيقيا ولكن هذا الرفع يكون بواسطة الجعل الشرعي وبرعايته وذلك كجميع الأدلة الشرعية بالنسبة الى البرائة العقلية وذلك من جهة ان موضوع حكم العقل يقبح العقاب هو عدم البیان...

تخصیص: تخصیص عبارتست از خروج برخی از افراد عام از تحت حکم آن بدون تصرف در موضوع یا محمول عام. بلکه در حقیقت سلب نسبت، از بعض افراد عام در کار است در صورتی که آن نسبت میان موضوع و محمول عام برقرار است. مثل «اکرم العلماء الا زیداً» که به قضیه «العلماء واجب الاکرام غیر زید» منحل می‌شود. بدیهی است که نسبت بین علماء و اکرام ثبوتی است لیکن نسبت بین زید و اکرام سلبی است. بخشی از عبارات آیه... بجنوردی در این باره چنین است: التخصیص عبارة عن خروج بعض افراد العام عن تحت حکم العام بدون التصرف في الموضوع او محموله بل حقیقتاً سلب النسبة التي بين محمول العام ای حکمه، و بین موضوعه عن بعض افراد.

حکومت: بدیهی است که واژه حکومت را در اصطلاح اصولیون معنی و مفهوم ویژه‌ای است. و آن عبارتست از توسعه یا تضییق یا تصرف در عقد الوضع یا عقد الحمل بنحو تعبد نه بنحو حقیقی و تکوینی. به دگر بیان، حاکم در مقام ادعا گاهی توسعه در موضوع حکم خود میدهد و بدان وسیله فرد یا افرادی را که جزء موضوع حکم نیست داخل موضوع اعلام می‌کند. مثلاً می‌گوید: «الطواف فی البیت صلواة». واضح است که طواف حقیقتاً نماز نیست لیکن حاکم با توسعه موضوع

صلواة، طواف را نیز جزء افراد آن دانسته و در نتیجه تمام احکام نماز را بر طواف بار کرده است. گاهی دیگر بعکس دایره موضوع حکم خود را تنگ می‌کند و افراد واقعی موضوع را خارج از موضوع اعلام میدارد. مثلاً می‌گوید: «لا شک للکثیر الشک» یعنی شک کثیر الشک لیس بشک. بدیهی است که شک انسان کثیر الشک، تکویناً و حقیقتاً شک است لیکن حاکم با ادعا و تصرف در موضوع حکم اعلام می‌نماید که این شک، شک نیست. طبعاً مکلف هم بدان شک اعتنا نکند. نتیجه حکومت در صورت تضییق موضوع، رفع حکم از بعض افراد و خروج حکمی آن فرد از موضوع است. چونان تخصیص که در آن نیز خروج حکمی بعضی افراد از تحت حکم عام بود. لیکن در تخصیص دلیل مخصوص از آغاز چیزی جز رفع حکم از بعض افراد نبود. اما در حکومت گرچه نتیجه در نهایت همین است ولی این خروج با تصرف در عقدالوضع یا عقدالحمل صورت گرفته است. مثلاً گرچه نتیجه «اکرم العلماء الا زیداً» با «زید لیس بعالم» واحد است و آن عدم اکرام زید است لیکن در قضیه نخستین، لسان دلیل از آغاز امر نفی اکرام از زید می‌باشد بدون تصرف در علم او بخلاف دومی که بلسان نفی علم زید، نفی حکم کرده. به دگر بیان در عقدالوضع «اکرم العلماء» تصرف بعمل آورده است.

حکومت خود به هشت قسم بخش می‌شود. چون توسعه یا تضییق گاهی در عقد الوضع صورت گیرد گاهی دیگر در عقدالعمل عمل شود که مجموع صور فرضی چهار باشد. و هر یک از این اقسام چهارگانه یا در ظرف جهل به واقع است که حکومت ظاهریش نامند و یا در ظرف عدم استتار واقع صورت بندد که حکومت واقعی‌ش خوانند. بنابراین هر یک از حکومت‌های ظاهری و واقعی چهار قسم باشد. ^{۱۳} مرحوم آیه... بجنوردی بعد از بیان این چهار اصطلاح فرماید: نامگذاری هر یک از این مفاهیم با این اصطلاحات و بیان مراد حقیقی غیر قابل انکار است و البته ما را در نامگذاری با کسی نزاعی نباشد - اذ لا مشاخة في الاصطلاح - و اگر کسی در تعریف حکومت گوید: حکومت عبارتست از آنکه یکی از دو دلیل با مدلول لفظی خود ناظر به مدلول دلیل دگر باشد و آن را شرح و تفسیر کند، سخنش بدون برهان بنظر رسد. چه لفظ حکومت یا ورود در آیه‌ای یا حدیثی وارد نشد یا معقد اجماع قرار نگرفته تا در مفهوم عرفی آنها سخن گوئیم و به نتیجه برسیم. ^{۱۴}

ج) - حکومت قواعد فقهی بر اصول عملی: بعد از تعریف و بیان مفاهیم حکومت و ورود، بحثی دیگر مطرح می‌شود و آن عبارت از اینست که آیا امارات نسبت به اصول عملی حاکمند یا وارد. از طرفی دیگر، اگر اثبات شود که همه قواعد یا برخی از آنها - همچون قاعده «ید» و مانند آن - جزء امارات است، چونان سایر امارات بر همه اصول عملی اعم از تنزیلی یا غیر تنزیلی، حاکم یا بقولی وارد خواهند بود. - اصول احرازی یا تنزیلی مانند استصحاب، قاعده فراغ، قاعده تجاوز و اصالة الصحة -

در باب حکومت یا ورود امارات و قواعد فقهی بر اصول عملی، آیه... بجنوردی فرماید: بعد از بیان معنی و مفهوم حکومت یا ورود، در مورد تعارض یا توافق استصحاب، با امارات، بدون شک امارات حاکم بر استصحابند. بدیهی است در صورتی که امارات بر استصحاب حاکم باشند بطریق اولی بر سایر اصول نیز حاکم خواهند بود - چون استصحاب را عرش الاصول و فرش الامارة خوانند و بر سایر اصول حاکمش دانند و مقدمش دارند. چون یک اصل احرازی و تنزیلی است که ناظر به جهت سوم قطع (منکشفیت) است بخلاف سایر اصول که ناظر به جهت چهارم قطع (یعنی صرف جری عملی) هستند - و اما حکومت امارات بر اصول به جهت آنست که شک، در موضوع تمامی اصول عملی اخذ گردیده - چه اصل تنزیلی چه غیر تنزیلی - از طرفی دیگر در باب حجیت امارات گفته آمد که امارات با تتمیم کشف - بمعنی جعلها علماً في عالم الاعتبار التشريعي - از ناحیه شارع با اعتبار تشریعی، علم بحساب آمده و همه - ن علم وجدانی حجت قرار گرفته‌اند. به ذکر سخن، علم و قطع را دو مصداق باشد: یکی علم وجدانی و حقیقی تحقیقی دو دیگر علم حقیقی ادعائی. و طبق این مسلک که ما در حجیت امارات برگزیدیم، در حکومت جمیع امارات بر همه اصول اماره، موضوع اصل عملی - چه تنزیلی چه غیر تنزیلی - در عالم تعبد از میان می‌رود نه حقیقتاً و واقعاً چون رفع حقیقی موضوع اصول عملی که شک در آن اخذ شده، جز با علم وجدانی حقیقی میسر نیست. پس علم تعبدی که مفاد حجیت امارات است شک را تعبداً برمی‌دارد نه حقیقتاً. بنابراین جایی برای ورود امارات بر اصول عملی باقی نماند. چون بدان سان که بیشتر گفته

«کتاب منتهی الاصول» وی نیز کم نظیر است و سبکی ویژه دارد. با آنکه مطالبش در اوج آسمان اصول قرار گرفته، عباراتش چنان فصیح و روان به بیان آمده که آدمی در فهم مطالب آن احساس هیچ‌گونه مشکل نکند. مرحوم محمد رضا مظفر در کتاب «اصول مظفر» از جهت سبک بیان به ایشان اقتدا دارد.

آمد، دلیل وارد حقیقتاً و تکویناً موضوع دلیل مورد را از میان برمی‌دارد - بدین جهت امارات نسبت به برائت عقلی ورود دارند لیکن نسبت به برائت شرعی حاکمند. جهت آن از گفته‌های فوق معلوم می‌گردد. چون موضوع حکم عقل که قبح عقاب بلا بیان است با قیام امارات حقیقتاً رفع می‌شود. چون امارات با اعتبار شارع حقیقتاً بیان محسوب می‌شوند. بخلاف برائت شرعی که موضوعش شک و عدم‌العلم است و بدیهی است که شک فقط با علم وجدانی تکویناً برداشته می‌شود نه با امارات که علم تعبدی هستند - «۱۵»

آنگاه، به اقوال دیگران اشارت می‌فرماید و می‌گوید: بله! اگر مقصود از یقین ناقض در استصحاب، و یقینی که غایت سایر اصول قرار گرفته، اعم از یقین وجدانی و تعبدی باشد، یا اینکه یقین در دو مورد وجدانی فرض شود لیکن متعلق آن اعم از حکم ظاهری و واقعی منظور گردد و یا بر این باور باشیم که مقصود از یقین در هر دو مورد مطلق حجت است، ناگزیر باید بپذیریم که امارات نسبت به اصول وارد هستند نه حاکم. لیکن اگر کسی اندکی دقت کند، فهم خواهد کرد که هیچیک از این فروض واقعیت ندارند و اوهامی بیش نیستند و یقین در هر دو مورد، ظهور در یقین وجدانی دارد که به حکم واقعی تعلق گرفته است، پس سخن درست همان حکومت امارات بر اصول است لاغیر. «۱۶»

وی بعد از بیان مطالب فوق، موضوع دیگری عنوان می‌فرماید و آن اینکه آیا قواعد فقهی جزء اماراتند یا اصول تنزیلی می‌باشند. بدیهی است، چنانکه پیشتر نیز اشارت رفت اگر اثبات شود که قواعد فقهی جزء امارات هستند، بر جمیع اصول عملی حاکم خواهند بود. لیکن اگر جزء اصول تنزیلی باشند، میان آنها و اصل استصحاب تعارض برقرار خواهد شد که گاه برخی از آنها بر اصل استصحاب حاکم و گاهی دیگر محکوم این اصل واقع شوند.

اما قواعدی که از این جهت مورد بحث هستند فراوانند که اینک به عنوان نمونه ذیلاً برخی از آنها را متذکر می‌شویم: قاعده ید، قاعده فراغ، قاعده تجاوز، قاعده «القرعة لكل امر مشکل» و اصالةالصححة. حق اینست که این قواعد همگی بجز قاعده ید جزء امارات نیستند بلکه اصول تنزیلی می‌باشند لیکن جز قاعده قرعه جمیع آنها حاکم بر اصل استصحابند. بنابراین در جهت تقدم و حاکمیت آنها باید وجه دیگری جست و

سبب را یافت. اما تقدیم قاعده ید بدان جهت است که جزء امارات است - چنانکه در جای خود با ثبات رسیده - و بارها گفته آمده که امارات بر جمیع اصول عملی حاکمند. اما سبب حاکمیت قاعده‌های فراغ و تجاوز و اصالةالصححة بر اصل استصحاب - با وجود آنکه همه آنها اصول تنزیلی هستند - اینست که مورد جریان این اصول غالباً در مورد استصحاب است و در صورت تقدم و حاکمیت اصل استصحاب عندالتعارض، موردی برای آنها باقی نماند و جلسان عبث شود. پس دلیل اعتبار این اصول به دلالت اقتضاء دال بر عدم اعتبار استصحاب در موارد آنهاست. لیکن در تعارض قاعده قرعه با استصحاب باید گفت: بدون تردید جعل و اعتبار قرعه در موردی است که معضل و مشکلی در کار باشد و هیچ‌گونه طریق و دلیل شرعی در میان نباشد تا مشکل را حل کند. و چون اصل استصحاب یک دلیل شرعی است و با اجرای آن مشکل حل گردد، طبعاً نوبت به قاعده قرعه نرسد. به دیگر بیان، مشکل و معضل بودن در موضوع قرعه در لسان دلیل اخذ شده - القرعة لكل امر مشکل - و با جاری ساختن استصحاب، قرعه را موضوعی باقی نماند. مثال تعارض قاعده قرعه با استصحاب، شبهات موضوعیه مقرون به علم اجمالی است که با وجود استصحاب و اجرای آن به قاعده قرعه عمل نکنند و بدان متمسک نشوند. «۱۷»

بعد از بیان مطالب فوق اینک نوبت اثبات اماریت قاعده ید است. آیه... بجنوردی با شیوه ویژه خود، نخست قاعده فقهی بودن آن را به اثبات می‌رساند سپس دلیل اعتبار آن را ذکر فرماید آنگاه، اماره یا اصل بودن این قاعده را متذکر می‌گردد بعد از آن، سعه و ضیق دلالتش را بیان می‌دارد پس از آن حاکم یا محکوم بودن آن را عندالتعارض با اماره دیگر بررسی نماید. وی در اثبات مطلب - اماره بودن قاعده ید - چنین استدلال می‌فرماید: حق در مقام آنست که اگر مدرک این قاعده، اجماع یا اخبار وارده در این باب باشد، اثبات اماره بودنش ممکن ننماید. چون اجماع جز بر ترتیب آثار ملکیت نسبت به آنچه تحت ید صاحب ید است، دلالت ندارد. و اما اخبار وارده در این باب، بجز جواز معامله و ادای شهادت، نسبت به تحت ید صاحب ید دلالتی ندارد. بدیهی است که هیچیک از این دو - جواز معامله و ادای شهادت - اماره یا اصل بودن آن را اثبات نکند. گرچه علم در موضوع شهادت اخذ گردیده - علی

نحوالطریقیة - ولی اصول تنزیلی نیز می‌توانند در جای علمی که در موضوع، علی نحوالطریقیة اخذ شده، قرار گیرند. نهایت امر آنکه با توجه باین جهت شهادت، قاعده ید را نتوان اصل غیر تنزیلی دانست. لیکن اگر مدرک این قاعده، بنای عقلا باشد - که حق در مقام هم همین است - این قاعده جزء امارات خواهد بود نه جزء اصول. چون بنای عقلا تعبد به ترتیب آثار ملکیت حین الشک نیست بلکه از جهت کشف ملکیت کردن آنست. چون عقلا غالباً اشیاء تحت ید را ملک صاحب ید دیده‌اند و مادام که صاحب ید، اعتراف بعدم ملکیت تحت ید خود نکرده، ید را طریق و کاشف از مالکیت صاحب ید بحساب آورده‌اند و بدین سان آنرا اماره قلمداد کرده‌اند. «۱۸» چون بنای این جستار بر اختصار بود، جهت رعایت حال مقاله به دگر اباحت نپردازیم و آنرا به فرصتی دیگر موکول سازیم. □

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - منتهی الاصول ج ۱ صفحه ۴ - ۶ از بجنوردی
- ۲ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۴ از بجنوردی
- ۳ - اصول الفقه ج ۱ صفحه ۵ از محمد رضا مظفر
- ۴ - کفایةالاصول ج ۱ صفحه ۹ از آخوند خراسانی
- ۵ - کفایةالاصول ج ۱ صفحه ۹ از آخوند خراسانی
- ۶ - منتهی الاصول ج ۱ صفحه ۳ از بجنوردی
- ۷ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۱۰۷ از بجنوردی
- ۸ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۴ از بجنوردی
- ۹ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۱۰۷ و ۵ از بجنوردی
- ۱۰ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۴ از بجنوردی
- ۱۱ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۱۰۷ از بجنوردی
- ۱۲ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۵ و ۱۰۷ از بجنوردی
- ۱۳ - منتهی الاصول ج ۲ صفحه ۵۳۴ تا ۵۳۶ از بجنوردی
- ۱۴ - منتهی الاصول ج ۲ صفحه ۵۳۶ از بجنوردی
- ۱۵ - منتهی الاصول ج ۲ صفحه ۵۳۷ از بجنوردی
- ۱۶ - منتهی الاصول ج ۲ صفحه ۵۳۷ از بجنوردی
- ۱۷ - منتهی الاصول ج ۲ صفحه ۵۳۹ - ۵۴۰ از بجنوردی
- ۱۸ - القواعد الفقهیه ج ۱ صفحه ۱۰۶ و ۱۱۴ و ۱۱۵ از بجنوردی